

تبیین مفهوم زندگی و نقش آن در معناداری زندگی با تأکید بر دیدگاه‌های صدرالمآلهین شیرازی

محمد قائم عابدی* امیرعباس علیزمانی**

احد فرامرز قراملکی***

چکیده

پاسخ به پرسش از معنای زندگی که ممکن است هر انسانی در دوران حیات خود بارها با آن مواجه شود نقشی اساسی و بی‌بدیل در نوع زیستن و انتخاب شیوه‌ای مناسب در زندگی انسان‌ها دارد. ارائه‌ی نظریه و دیدگاهی شایسته و درخور دفاع در باب «زندگی معنادار و مؤلفه‌های آن» یکی از دغدغه‌های اساسی بسیاری از فیلسوفان و اندیشمندان در چند دهه‌ی اخیر بوده است. دستیابی به پاسخی مناسب به این مسأله، متوقف بر درک حقیقت انسان و زندگی انسانی است. در این مقاله، با تبیین مفهوم و حقیقت زندگی انسانی بر اساس دیدگاه‌های صدرالمآلهین شیرازی، تأثیر تصویر دقیقی از «زندگی» در معناداری زندگی نشان داده می‌شود و از همین رهگذر به شاخصه‌های معناداری و بی‌معنایی زندگی پرداخته خواهد شد. صدرالمآلهین انسان را موجودی مرکب - به نحو ترکیب اتحادی - از نفس و بدن می‌داند. او حیات را در سه معنای عام، خاص و اخص به کار می‌برد. تمایز انسان از سایر موجودات در حیات اخص است که مبتنی بر ویژگی‌های انسان از جمله عقل و اراده می‌باشد و به همین دلیل معنای زندگی را باید در همین مرتبه جست‌وجو کرد.

واژگان کلیدی: ۱. معنای زندگی، ۲. ملاصدرا، ۳. اراده، ۴. مرگ.

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین مسائلی که هر انسانی در طول زندگی خود بارها با آن مواجه می‌شود، پرسش از «معنای زندگی» است. پاسخ به این مسأله، نقش مهمی در نوع زیستن و حیات انسان‌ها دارد. نگرانی‌های هستی‌شناسانه‌ای همانند «از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم؟» و اضطراب‌های روان‌شناختی همچون ناامیدی، پوچی، افسردگی و دلهره، نمونه‌ای از سؤالات و چالش‌هایی است که بشر را واداشته تا در پی سؤال و جست‌وجو از معنای زندگی برآید. انسان‌ها انتخاب روش زندگی خود را مبتنی بر پاسخ به این پرسش می‌دانند. به همین دلیل، پاسخ به پرسش از معنای زندگی نقشی بی‌بدیل در زندگی بشر ایفا می‌کند. به دلیل اهمیت این پرسش و پاسخ، یکی از دغدغه‌های اساسی بسیاری از فیلسوفان و اندیشمندان در چند دهه‌ی اخیر، ارائه‌ی نظریه و دیدگاهی شایسته و درخور دفاع در باب «زندگی معنادار و مؤلفه‌های آن» بوده است. حاصل این تلاش‌ها، پدید آمدن نظریه‌های متنوع و مختلفی است که به صورت کتاب یا مقاله‌ی علمی در دسترس پژوهش‌گران و خوانندگان مسأله‌ی معنا قرار گرفته است. آنچه در این نظریه‌ها به صورت خاص به چشم می‌آید «تنوع» آن‌هاست، به گونه‌ای که به سختی می‌توان برخی از این نظریه‌ها را پاسخ پرسش واحدی به شمار آورد. به همین دلیل، بسیاری از نظریه‌های معنای زندگی مورد توجه و استقبال قرار نگرفته و مقبولیتی را به دست نیاورده‌اند.

تنوع این نظریه‌ها را می‌توان متأثر از دو عامل اساسی دانست: ۱. آنچه مربوط به کلمه‌ی «معنا» در ترکیب «معنای زندگی» است، مانند اینکه «آیا اسناد و نسبت‌دادن "معنا" به "زندگی" صحیح است یا خیر؟» و اینکه «"معنا" در ترکیب «معنای زندگی» به چه معنایی است؟» و... ۲. آنچه مربوط به بخش دوم این ترکیب یعنی «زندگی» است. اغلب نوشته‌ها در مسأله‌ی معنای زندگی، پیرامون عامل نخست، به دقت و تفصیل سخن گفته‌اند اما چنین دقت و حوصله‌ای را برای بررسی عامل دوم به خرج نداده‌اند^۱ و گویا آن را بدیهی و بی‌نیاز از تبیین و بررسی دانسته‌اند؛ با اینکه اگر تصور و تبیین صحیح مفهوم «زندگی» مهم‌تر از مفهوم «معنا» نباشد، کمتر از آن هم نخواهد بود؛ زیرا یکی از دلایل عدم مقبولیت و ناکارآمد بودن بسیاری از نظریه‌های معنای زندگی، عدم توجه کافی و تبیین صحیح از مفهوم «زندگی» انسانی و ویژگی‌های آن است و ارائه‌ی تصور ناقصی از «زندگی» یکی از اصلی‌ترین موانع نظریه‌پردازی در این مسأله می‌باشد.

در میان مقالات فارسی، دو مقاله‌ی «معنای معنای زندگی» و «تحلیل معنا در معنای زندگی» به تفصیل پیرامون «معنا» سخن گفته‌اند.^۲ در هر دو مقاله به این نکته تصریح شده است که سه تفسیر از معنا وجود دارد: هدف، ارزش، کارکرد و فایده. البته در پایان مقاله‌ی

دوم این نتیجه اثبات می‌شود که «معنا» در این نظریه‌ها به معنای «ارزش» است. به‌رغم آن‌که در این مقالات به تفصیل درباره‌ی «معنا» سخن گفته شده است، در مقاله‌ی دوم هیچ بحثی درباره‌ی «زندگی» مطرح نشده و در مقاله‌ی اول هم بسیار کوتاه به تبیین «زندگی» پرداخته شده است. سایر مقالاتی که در این زمینه نوشته شده نیز اغلب در چند جمله‌ی کوتاه به مفهوم زندگی اشاره کرده و از آن گذشته‌اند. با توجه به اینکه تصور از حقیقت «زندگی» را می‌توان از مهم‌ترین مؤلفه‌های ارائه‌ی نظریه‌ای منسجم در این باب دانست، در این نوشتار، نخست گزارشی از مسأله‌ی «معنای زندگی»، عوامل ظهور آن، رویکردها در نظریه‌های معنای زندگی و مؤلفه‌های زندگی معنادار ارائه می‌شود و سپس با تبیین مفهوم و حقیقت زندگی انسانی بر اساس دیدگاه‌های یکی از بزرگترین فیلسوفان مسلمان یعنی صدرالمآلهین شیرازی، تأثیر تصویر دقیقی از «زندگی» در «معناداری زندگی» نشان داده می‌شود. اگر مفهوم زندگی انسانی به درستی تبیین شود مؤلفه‌های زندگی معنادار و حتی عوامل بی‌معنایی زندگی نیز از آن به‌دست می‌آید. وجه نوآوری این نوشتار در ارائه‌ی همین رویکرد جدید در معناداری زندگی است؛ رویکردی که در آثار سابق، به چشم نمی‌خورد.

۲. معناداری زندگی

بیش از دو قرن است که مسأله‌ی «معنای زندگی» در ذیل عنوانی مستقل، مورد توجه نظریه‌پردازان و پژوهش‌گران در حوزه‌هایی مانند دین، فلسفه‌ی دین، فلسفه، فلسفه‌ی اخلاق، روان‌شناسی، ادبیات و عرفان قرار گرفته است و هر یک از آن‌ها به نحوی از انحا و از زاویه‌ای خاص، در پی پاسخ‌گویی به آن برآمده و نظریه‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی را مطرح و ارائه کرده‌اند. به‌طور کلی، بی‌معنایی و معناداری زندگی، دو رویکرد متفاوت نظریه‌پردازان در این مسأله بوده است.

هرچند عنوان «معنای زندگی» از موضوعات جدیدی است که در میان دانشمندان گذشته با چنین صراحت و موضوعیتی مطرح نبوده، طرح مستقل این مسأله در قرون اخیر به معنای آن نیست که چنین دغدغه‌ای برای انسان‌هایی که در قرون گذشته می‌زیسته‌اند مطرح نبوده است. بسیاری از فیلسوفان بر آن‌اند که آدمی با هر سلیقه‌ای نیازمند معناست. گویی زندگی بدون معنا، هدف، ارزش یا آرمان موجب رنج بسیار است و در نوع شدیدش به یوچی منجر شده و در نهایت به تصمیم پایان‌دادن به زندگی می‌انجامد (یالوم، ۱۳۹۷: ۵۸۵).

۲.۱. عوامل پیدایش مسأله‌ی معنای زندگی

مروری بر تاریخ فلسفه بیانگر آن است که سؤال از معنای زندگی، اغلب به صورت غیرمستقیم، همواره ذهن متفکران و اندیشمندان را به خود مشغول کرده است. بنابراین در

اینجا چند سؤال اساسی مطرح می‌شود که چرا انسان‌ها همواره درگیر مسأله‌ی معنای زندگی بوده‌اند؟ چرا معنای زندگی در قرون اخیر برای بسیاری از انسان‌ها به‌مثابه‌ی مسأله‌ای مستقل مورد توجه قرار گرفت؟ چه علل و عواملی در پیدایش و طرح مستقل این مسأله در مغرب‌زمین تأثیر داشته است؟ چرا بسیاری از انسان‌ها در مغرب‌زمین زندگی خویش را بی‌معنا یافته‌اند؟ در پاسخ به سؤالات مذکور می‌توان به علل زیر اشاره کرد:

۱. یکی از مهم‌ترین عواملی که موجب توجه انسان‌ها به مسأله‌ی «معنای زندگی» می‌شود تفکر در نظام عالم خلقت و هستی خویش و محتوای زندگی خود است. حاصل این تفکر، پیدایش سؤالاتی مانند این است که «چرا این عالم به وجود آمده است؟»، «چرا من به وجود آمده‌ام؟»، «جایگاه و نقش من در این عالم چیست؟»، «چرا زندگی می‌کنم؟»، «به کجا خواهیم رفت؟» و

۲. اغلب انسان‌ها زمانی از «معنا» می‌پرسند که احساس کنند زندگی‌شان بی‌معناست و به‌همین دلیل باید گفت یکی دیگر از عواملی که موجب توجه انسان‌ها به مسأله‌ی معنای زندگی می‌شود مواجه شدن انسان‌ها با انحای جنبه‌های منفی و غمناک زندگی، اعم از دردها، رنج‌ها، فقر و تنگدستی، کهولت و پیری، احساس یأس و ناامیدی و ... است.

۳. یکی از مهم‌ترین تحلیل‌ها در بیان علت ظهور مسأله‌ی «معنای زندگی» در قرون اخیر را استیسی شرح داده است. استیسی معتقد است که ظهور مدرنیته و کنار گذاشتن هدف‌گایی از طبیعت‌شناسی عالمان تجربی در غرب، ناخواسته منجر به بی‌معنایی زندگی شد و به‌همین دلیل بسیاری از انسان‌ها به جست‌وجوی معنای زندگی پرداختند (استیسی، ۱۳۸۲: ۱۱۱-۱۱۳).

۴. یکی دیگر از دلایل ظهور مسأله‌ی «معنای زندگی» در قرون اخیر را تری ایگلتون ارائه کرده است. وی معتقد است یکی از دلایل تقلای بیشتر قرن بیستم در عرصه‌ی اندیشه‌ورزی در باب معنا، ارزان شدن بیش از حد بهای زندگی انسان در این دوره بود. بر اساس گزارش‌های تاریخی موجود، قرن بیستم با به‌جا گذاشتن میلیون‌ها مرگ گزاف، به‌مراتب خونین‌تر از دوره‌های دیگر تاریخ بشر بوده است. اگر زندگی در عمل تا به این حد بی‌ارزش شده باشد، می‌توان انتظار داشت که معنای آن در ساحت نظریه مورد سؤال قرار بگیرد (ایگلتون، ۱۳۹۶: ۳۴).

۵. از دیگر دلایلی که برخی برای ظهور مسأله‌ی «معنای زندگی» در قرون اخیر بیان کرده‌اند می‌توان به ازبین‌رفتن ارزش و اهمیت امور گوناگون در نگاه انسان غربی اشاره کرد. تحولاتی که در قرون اخیر در عرصه‌های دینی، فرهنگی، اقتصادی، علمی و فناوری دنیای

غرب رخ داده است، ارزش و اهمیت را از زندگی انسان غربی ستانده و احساس بی‌معنایی را در وجود وی برانگیخته است (دورانت، ۱۳۹۸: ۲۸؛ بیات، ۱۳۹۴: ۳۷-۳۹).

آنچه بیان شد برخی از علل و عواملی است که به اعتقاد عده‌ای از محققان، زمینه‌ی طرح پرسش از معنای زندگی را ایجاد کرده است؛ هرچند ممکن است بتوان در برخی از این تحلیل‌ها، مناقشاتی نیز مطرح کرد و یا دلایل دیگری نیز بر آن‌ها افزود. دو دلیل اول مربوط به اصل توجه انسان‌ها به مسأله‌ی معناست، اما سه دلیل دیگر به جهت توجیه بروز مسأله‌ی معنای زندگی در قرون اخیر در مغرب‌زمین ارائه شده است. توجه به علل و عواملی که زمینه‌ی طرح پرسش از معنای زندگی را ایجاد کرده‌اند از جهات مختلفی دارای اهمیت است. به‌اجمال می‌توان گفت یکی از علت‌های این امر آن است که پرسش‌ها در خلأ پیدا نمی‌شوند و رشد و گسترش نمی‌یابند. توجه به علل و عوامل زمینه‌ای پرسش‌ها دست‌کم این فایده را دارد که ما را به سمت محدوده‌ی معینی هدایت می‌کند و جایی را که باید به دنبال راه‌حل بگردیم به ما نشان می‌دهد. در واقع فهم صحیح ماهیت پرسش، در تعیین پاسخی که می‌توان به آن داد بسیار اهمیت دارد. توجه نکردن به این نکته‌ی مهم در برخی از پاسخ‌ها به پرسش از «معنای زندگی» کاملاً مشهود است.^۳ این پاسخ‌ها همانند رفتار آن پزشکی است که برای درمان بیماری که از رنج درد کلیه به او مراجعه کرده، دارویی را تجویز کند که برای معالجه‌ی امراض قلب مفید است. به‌همین دلیل، توجه به عوامل و زمینه‌ی طرح پرسش از معنای زندگی در پاسخی که به این پرسش داده می‌شود بسیار حائز اهمیت است.

۲.۲. نظریه‌ها در مسأله‌ی «معنای زندگی»

چنان‌که گذشت، بیش از دو قرن است که مسأله‌ی معنای زندگی در ذیل عنوانی مستقل، مورد توجه محققان و دانشمندان قرار گرفته و نظریه‌های مختلف و متنوعی در باب آن ارائه شده است. بدیهی است که پرداختن به همه‌ی آن دیدگاه‌ها در این نوشتار امکان‌پذیر نیست و فایده‌ی چندانی هم ندارد. اما تمام نظریه‌های معنای زندگی را می‌توان در ذیل یکی از این رویکردها دسته‌بندی کرد: فراطبیعت‌گرایی، طبیعت‌گرایی، ناطبیعت‌گرایی. به عبارت دیگر، هر کدام از نظریه‌های معنای زندگی بر مبنای یکی از این رویکردها به تبیین معناداری زندگی پرداخته و پرسش از معنای زندگی را بر آن اساس پاسخ گفته است.

۲.۲.۱. فراطبیعت‌گرایی: رویکرد فراطبیعت‌گرا در معنای زندگی بر این باور استوار

است که زندگی فقط در صورتی معنادار است که او ربط و نسبت خاصی با قلمروی روحانی داشته باشد. اگر خدا یا روحی وجود نداشته باشد و یا به فرض وجود، اگر انسان قادر به ارتباط با آن‌ها نباشد، زندگی او فاقد معنا خواهد شد (متز، ۱۳۸۲: ۲۶۸-۲۶۹). این رویکرد غالباً مقبول الهی‌دانان و فیلسوفانی است که به معارف دینی مانند وجود خداوند، زندگی پس از

مرگ و خلود و جاودانگی نفس انسان‌ها اعتقاد دارند (بیات، ۱۳۹۴: ۱۲۶-۱۲۸).

۲.۲.۲. طبیعت‌گرایی: یکی دیگر از رویکردها در مسأله‌ی معنای زندگی که در قرن بیستم طرفداران بیشتری داشته و از مقبولیت گسترده‌تری برخوردار بوده است طبیعت‌گرایی است. مدافعان رویکرد طبیعت‌گرا بر این باورند که آنچه شرط لازم و کافی برای به دست آوردن معنای زندگی است در همین جهان مادی که با علوم بشری قابل شناخت است وجود دارد و با امکانات موجود در همین جهان مادی می‌توان به معنای زندگی دست یافت؛ لذا برای تحصیل معنای زندگی، احتیاجی به دست یازیدن به ورای طبیعت نیست (همان: ۸۱).

۲.۲.۳. ناطبیعت‌گرایی: رویکرد ناطبیعت‌گرایی - هرچند با مدافعان اندک - بر این باور استوار این است که برای کسب معنای زندگی، نه به قابلیت‌ها و امکانات این جهان مادی نیاز است و نه به عالمی ماورای این جهان؛ بلکه به‌مدد یک سلسله اصول یا پیش‌فرض‌های عقلی، مانند اصول اولیه‌ی اخلاق، می‌توان به یک زندگی معنادار دست یافت (همان: ۸۲).

۲.۳. مؤلفه‌های زندگی معنادار

پژوهش‌گران در مسأله‌ی معنای زندگی تلاش کرده‌اند با توجه به رویکردی که در این مسأله دارند، مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی برای یک فعالیت معنادار یا یک زندگی معنادار بیان کنند و آن‌ها را شرط لازم و به‌طور مجموع، شرط کافی برای معناداری بدانند. این مؤلفه‌ها به‌حسب رویکرد صاحب‌نظران، متنوع و متعدد است که پرداختن به همه‌ی آن‌ها ممکن نیست. هدفمندی، خودآگاهی، خودمختاری، خلاقیت، موفقیت، جدیت، مفیدبودن، اخلاقی‌بودن و خداآبوری را می‌توان از اهمّ این مؤلفه‌ها برشمرد (کاتینگهام، ۱۳۹۳: ۸۷-۱۳۳).

۳. تبیین مفهوم «زندگی»

برای رسیدن به پاسخ مناسب در مسأله‌ی معنای زندگی، ایضاح مفهوم «زندگی» ضروری است. آیا معنای مقصود از «زندگی» در نزد هر دو گروه (کسانی که زندگی را معنادار می‌دانند و کسانی که زندگی را بی‌معنا می‌شمارند) یکسان است و مخالفان، معنا را از همان چیزی نفی می‌کنند که موافقان، برای آن اثبات می‌کنند؟ این مسأله را در چند نکته‌ی زیر بررسی می‌کنیم:

۳.۱. دشواری سخن گفتن از زندگی

برخی از نویسندگان و صاحب‌نظران معاصر در مسأله‌ی معنای زندگی بر آن‌اند که واژه‌ی «زندگی» نیز به‌اندازه‌ی واژه‌ی «معنا» معضل‌آفرین است و درک علت آن هم دشوار نیست؛ زیرا چیزی به نام «زندگی» وجود خارجی مستقلی مانند سایر اشیا ندارد. شاید ما هنگامی که از زندگی سخن می‌گوییم در واقع اسیر دستور زبان شده‌ایم، ولی خود بدان ملتفت نیستیم.

شاید ما فقط به این دلیل واژه‌ی «زندگی» را داریم که زبانمان ذاتاً تجسم‌بخشنده است. چگونه می‌توان همه‌ی چیزهایی که روی زمین تحت عنوان زندگی بشر قرار می‌گیرند - از تولد تا مرگ - را با همه‌ی اختلافات و تعارضاتی که دارند در قالب یک معنای واحد گنجانند؟ حتی زندگی یک فرد نیز یک کل واحد را پدید نمی‌آورد. درست است که عده‌ای از مردم زندگی خود را از ابتدا تا انتها یک روایت خوش‌ساخت می‌دانند، اما همه خود را این‌گونه نمی‌بینند. در حالی که حتی زندگی یک نفر هم یک کل منسجم را تشکیل نمی‌دهد، چگونه می‌توان انتظار داشت که میلیون‌ها زندگی منفرد چنین کلّ یگانه‌ای را تشکیل دهند؟ پس آیا پدیده‌ای به نام «زندگی انسان» وجود دارد که بتواند حامل معنایی منسجم باشد؟ (ایگلتن، ۱۳۹۶: ۹۷-۹۹).

۲.۳. زندگی در لغت و عرف

در فرهنگ‌های لغت، معانی مختلفی برای کلمه‌ی «زندگی» بیان شده است؛ برای نمونه، در برخی لغتنامه‌های فارسی^۴ (دهخدا، ۱۳۷۳: ۸/۱۱۴۲۲؛ معین، ۱۳۶۰: ۲/۱۷۵۳)، ذیل مدخل «زندگی»، معانی گوناگونی مانند مدت عمر، سراسر حیات، زیستن، زنده‌بودن، حیات، تا زنده است [از تولد تا مرگ]، نقیض مرگ، مقابل مردگی و ممات، و اینکه موجودی آگاهی و احساس داشته باشد و به‌اختیار خویش حرکت‌ها می‌کند ذکر شده است.^۵ در عرف نیز زندگی هر فرد انسانی را چیزی جز اعمال و رفتار او، حالات و روحيات، حوادث، رویدادها و وقایع، روابط و نسبت‌ها و کنش و واکنش‌های او نمی‌دانند. مفهوم «زندگی» عنوانی کلی و مشیر است که تمام موارد مذکور را پوشش می‌دهد (بیات، ۱۳۹۴: ۶۰-۶۱). بنابراین می‌توان گفت مقصود از «زندگی» فرایندی آگاهانه و مختارانه است که با مرگ به پایان می‌رسد و «کل زندگی» به عنوان یک واحد به‌هم‌پیوسته مورد نظر است (علیزمانی، ۱۳۸۶: ۵۹).

۳.۳. تحریر محل نزاع

برای مشخص شدن محل نزاع، ابتدا به تحلیل مفهوم زندگی پرداخته و سپس به محل نزاع اشاره می‌کنیم. در تحلیل مفهوم «زندگی» می‌توان گفت مفهوم زندگی، مفهومی انتزاعی و از معقولات ثانیه‌ی فلسفی است که عقل آن را از فرایند جاری در حیات انسان انتزاع می‌کند. مصداق این معنای انتزاعی امری است که صرف‌نظر از انتزاع و اعتبار ذهنی آن، در خارج جریان دارد (محمدی احمدآبادی، ۱۳۹۵: ۱۶۰). تشبیه‌های مختلفی برای زندگی می‌توان بیان کرد. یکی از مناسب‌ترین آن‌ها تشبیه زندگی به «روز» است. ما از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب را روز می‌نامیم، همان‌گونه فرایند از تولد تا وفات را هم «زندگی» نام می‌نهیم. بنابراین باید گفت زندگی انسان به‌همان نحوه‌ای که بیان شد وجود دارد و می‌توان در مورد معناداری یا بی‌معنایی آن به بحث و گفت‌وگو پرداخت. آنچه لازم است در اینجا مورد توجه

قرار گیرد مسأله‌ی نگاه ما به زندگی است. یک نوع نگاه به زندگی نگاه مادی و غیرمعنوی است که بیشتر به مفهوم زندگی از جنبه‌ی زیست‌شناسانه نظر شده است. این معنا از حیات قابل انکار نیست، اما سخن در این است که آیا مفهوم زندگی محدود به عالم ماده و امور مادی است یا اینکه علم زیست‌شناسی بخشی از معنا را که در حیطه‌ی اوست بیان کرده است، اما این تمام حقیقت نیست؟ (خلیلی، ۱۳۹۰: ۷۹) بنابراین می‌توان گفت طرح سؤال از معنای زندگی بیانگر ناکافی بودن ساحت زیست‌شناختی زندگی و طلب ساحتی برتر از زندگی است (علیزمانی، ۱۳۸۶: ۶۳). به عبارت دیگر، طرح پرسش از معنای زندگی بیانگر آن است که نمی‌توان و نباید به همین تک‌ساحت زیست‌شناختی زندگی اکتفا کرد و مطلوب برتر و بالاتری در زندگی وجود دارد که پاسخ‌گوی نیازهای درونی انسان‌ها در مسأله‌ی معنای زندگی است.

۴. صدرالمتألهین و زندگی انسانی

در مسأله‌ی «معنای زندگی» یک مضاف‌الیه در تقدیر است؛ یعنی مقصود معنای زندگی «انسانی» است و تنها زندگی انسان محور بحث است که از جهات متعددی از زندگی غریزی و تک‌ساحتی سایر حیوانات متمایز است (همان: ۶۵). به همین دلیل و برای رسیدن به پاسخ سؤال طرح‌شده، دیدگاه‌های صدرالمتألهین را در مورد زندگی انسانی از کلمات و سخنان وی استخراج کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴.۱. حقیقت انسان

دست‌یابی به درک صحیح از معنای زندگی انسان، بدون شناخت حقیقت انسان و ابعاد وجودی او امکان‌پذیر نیست؛ زیرا شناخت غایت و هدف زندگی انسان، ارزش‌های انسانی و کارکردهای وجودی انسان، مبتنی بر شناخت حقیقت انسان است. اهمیت شناخت انسان و معرفت نفس انسانی در حکمت متعالیه بدان جهت است که ملاصدرا خودشناسی و معرفت نفس را اصل هر معرفتی و کلید گنجینه‌های ملکوت می‌داند (ملاصدرا، ۱۴۲۸: ۲۲۶/۷). به اعتقاد وی، عارف ربّانی کسی است که نخست، حقیقت نفس، ماهیت، انیت و کیفیت تعلق نفس به بدن را بشناسد؛ سپس، ارتفاع و اشتداد وجودی تدریجی آن را تا زمان انبعاث آن بداند؛ بعد، رجوع حقیقت نفس به عقل بالفعل را درک کند؛ و در نهایت، بازگشت نفس به خداوند تعالی را بفهمد (همان: ۱۵۶/۹).

صدرالمتألهین مانند سایر حکما، انسان را موجودی مرکب از نفس و بدن می‌داند که هرچند در منزلت با هم اختلاف دارند، به وجودی واحد موجودند (همان: ۸۶). از دیدگاه ملاصدرا، حقیقت انسان حقیقت جمعی تألیفی است که مشتمل بر جزء اعلی (نفس) و جزء

ادنی (ماده بدن) است (ملاصدرا، ۱۴۲۸: ۹/ ۹۱). نفس - که از سنخ ملکوت و عالم نور عقلی محض است (همان: ۶۷) - جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء است و هرچند از حیث ذات، مجرد است، در مقام فعل، مادی است (همان: ۸/ ۳۰۲). نفس صورت کمالی برای بدن است. از ترکیب نفس و بدن، یک نوع طبیعی حاصل می‌شود که نفس علت صوری آن و بدن علت مادی آن است (همان). به اعتقاد وی، ترکیب نفس و بدن ترکیب طبیعی اتحادی است (همان: ۵/۹) و آن دو به وجودی واحد موجودند. خداوند متعال نفس انسان را به گونه‌ای خلق کرده که در مراتب استکمال و اطوار و نشئات وجودی خود، گاهی تا آسمان عقل پرواز کرده و صعود می‌کند و گاهی تا زمین طبیعت نزول کرده و سقوط می‌کند (همان: ۴/ ۲۲۵). ملاصدرا نفس و قوای آن را منشأ منازل و درجات انسان می‌داند و می‌گوید:

در هیچ نوعی از انواع موجودات، اختلافی که در افراد بشر یافت می‌شود وجود ندارد؛ و این بدان سبب است که ماده‌ی انسانی به گونه‌ای آفریده شده که در آن، استعداد انتقال، به هر صورتی از صور و اتصاف به هر صفتی از صفات و توانایی ارتقا از حد بهیمنیت، به بالاترین درجات ملائکه مقربین وجود دارد. برخی از انسان‌ها در مرتبه‌ی بهایم هستند و نفس آن‌ها نفس شهوی است و برخی در رتبه‌ی درندگان هستند و نفس آن‌ها نفس غضبی است. برخی در منزلت شیاطین و برخی از نوع فرشتگان هستند و برای هر کدام از این اجناس چهارگانه، انواع فراوان و بی‌شماری است (همان: ۷/ ۱۶۶ - ۱۶۷).

به اعتقاد ملاصدرا نفس انسان دارای امیال اصیلی است که توجه به آن‌ها زمینه یک زندگی معنادار را فراهم می‌کند. فطرت اصیل انسان در پی شناخت خداست (همان: ۱/ ۱۳۳) و انسان‌ها به‌طور فطری عاشق و مشتاق خداوند هستند (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۷/ ۲۱۰). همچنین میل به جاودانگی از دیگر امیال اصیل نفس انسان است که یکی از مهم‌ترین عوامل معنابخش زندگی است (ملاصدرا، ۱۴۲۸: ۹/ ۱۶۱-۱۷۱). میل به کمال و فضائل اخلاقی و تنفر از نقص و رذائل از دیگر امیالی است که در نفس انسان‌ها وجود دارد و هیچ فضیلت و کمالی نیست، مگر آنکه قوه‌ی آن در انسان به ودیعت نهاده شده است (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱۹/ ۱). با توجه به آنچه از حقیقت انسان، نفس و امیال اصیل او گفته شد به دست می‌آید که نظریه‌ای را در معنای زندگی می‌توان پذیرفت که با حقیقت انسان و امیال اصیل درونی او سازگار باشد و انسان را از حقیقت و امیال خود دور نکند. اگر نظریه‌ای در معنای زندگی، امور فوق را در نظر نگیرد در واقع ناقص و ناتوان از ارائه‌ی معنابخشی به زندگی خواهد بود و انسان را به ورطه‌ی پوچی و بی‌معنایی می‌رساند.

۲.۴. زندگی و حیات انسان

برخی از شارحان حکمت متعالیه تصریح کرده‌اند که صدرالمتهلین برخلاف مشهور

فلاسفه، حیات را در سه معنا به کار برده است. ملاهادی سبزواری در حواشی خود بر *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه* می‌نویسد:

«فإن للحیاء معان ثلاثه: عام و خاص و أخص. فالعام: هی حیاء الوجود الساریة فی کل شیء؛ و الخاص: الحیاء التی هی مبدأ الدرك و الفعل كما یقال: الحی هو الدراك الفعّال؛ و الأخص: هو العلم و المعرفة بالله و الیوم الآخر، «الناس موتی و أهل العلم أحياء» (ملاصدرا، ۱۳۸۶: ۶۴۷).

توضیح سخن محقق سبزواری در معانی سه گانه‌ی «حیات» در آثار ملاصدرا به بیان زیر است:

۱.۲.۴. حیات به معنای عام: ملاصدرا در آثار خود، «سریان عشق در جمیع موجودات» را با استفاده از حیات به معنای عام آن اثبات کرده است. بر طبق این اصطلاح، حیات مختص قوه‌ی حساسه حیوانات یا مبدأ آن نیست - چنان‌که برخی چنین پنداشته‌اند - بلکه هر شیئی حیات مخصوص خود را دارد که با آن خداوند را تسبیح و تمجید می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۲/۲۵۶). حیات هر موجود زنده‌ای نحوه‌ی وجود اوست (ملاصدرا، ۱۴۲۸: ۶/۳۵۴). این معنای حیات در همه‌ی موجودات جریان دارد؛ زیرا وجود در آن‌ها سریان دارد و وجود عین علم و قدرت و حیات است و همان‌طور که تصور نمی‌شود موجودی هیچ بهره‌ای از وجود نداشته باشد، تصور موجود بدون علم و فعل هم ممکن نیست. پس هر موجودی عالم و فاعل است و هر عالم و فاعلی حی است. بنابراین همه‌ی موجودات نزد عارفان، حی و زنده شمرده می‌شوند؛ هر چند توده‌ی مردم از اطلاق لفظ «حیوان»، تنها موجود دارای حس ظاهر و حرکت ارادی مکانی را می‌فهمند (همان: ۱۳۸-۱۳۹).

۲.۲.۴. حیات به معنای خاص: صدرالمتألهین در *اسفار* در باب صفات الهی، بحثی را با عنوان «الموقف الخامس فی کونه تعالی حیا» (همان: ۳۵۱/۶-۳۵۷) مطرح کرده است. محوریت سخنان صدرا در این موقف، بر اثبات حیات به معنای «خاص» آن برای خداوند متعال است. این معنای حیات، متوقف بر «ادراک» و «فعل» است و موجودی را بر طبق این معنا، می‌توان «حی» دانست که «درآک» و «فَعَّال» باشد. وی سپس با تأکید بر اینکه مفهوم حیات، غیر از مفهوم علم و قدرت است، به تعریف مفهوم حیات می‌پردازد و آن را بودن به نحوی می‌داند که مصدر علم و قدرت باشد و حیات را نفس وجود برخی از موجودات و عارض بر برخی دیگر می‌داند (همان: ۳۵۴).

در اینجا توجه به دو نکته ضروری است: نخست اینکه در حقیقت، «حیات» میان فلاسفه اختلاف نظر وجود دارد. عبارت صدرا این است که مفهوم حیات غیر از مفهوم علم و قدرت است و «گویا» حیات مبدأ علم و قدرت است^۶ (ملاصدرا، ۱۴۲۸: ۶/۳۵۵). لکن علامه

طباطبایی در تبیین صفت «حیات» در مورد خداوند متعال دو احتمال می‌دهد که حیات مبدأ علم و قدرت است و یا امری است که ملازم با علم و قدرت است (طباطبایی، ۱۴۱۹: ۲۱۰). هرچند علامه طباطبایی در *بدایه الحکمه* دو احتمال را مطرح کرد ولی در *نهایه الحکمه* تصریح می‌کند که علم و قدرت از لوازم حیات است (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۳۷۱)؛ زیرا گاهی حیات هست اما علم و قدرت نیست، مانند کسی که برای عمل جراحی او را بیهوش کرده‌اند. او زنده است اما حرکتی ندارد و قادر بر انجام کاری نیست (شیروانی، ۱۳۷۴: ۴/۱۸۷).

نکته‌ی دوم اینکه «حیات» هم در زندگی استعمال شده است و هم در زنده بودن؛ لذا نباید میان این دو مفهوم خلط کرد و تمایز میان آن‌ها برای درک صحیح صورت مسأله و پاسخ به آن بسیار لازم و ضروری است. به‌همین دلیل در تمایز و ارتباط میان این دو مفهوم و چگونگی انتقال از زنده بودن به زندگی باید دقت کرد. شاید بتوان گفت تمایز میان «زنده بودن» و «زندگی» به تمایز میان مصدر و اسم مصدر بازگشت می‌کند. زندگی حاصل زنده بودن است و زنده بودن اعم از زندگی است. به‌عبارت دیگر، زنده بودن شرط لازم برای زندگی است و نه شرط کافی.

۴.۲.۳. حیات به معنای اخص: یکی از دیگر معانی حیات که در آثار ملاصدرا بسیار استعمال شده است، حیات به معنای «اخص» آن است (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۵۹؛ ۱۳۶۳: ۵۴۲ و ۶۲۴). مقصود ملاصدرا از این کاربرد، همان حیات معنوی و قلبی و «طیبه»‌ای است که در اثر ایمان، علم، معرفت، تهذیب و تزکیه برای انسان حاصل می‌شود. در ادامه، به تفصیل درباب این معنا سخن می‌گوییم.

۴.۲.۴. ویژگی‌های حیات انسانی: از میان سه معنای فوق، دو معنای نخست اختصاصی به انسان ندارد؛ بلکه در معنای نخست (حیات به معنای عام) تمام موجودات عالم با او شریک‌اند و در معنای دوم (حیات به معنای خاص) حیوانات نیز با انسان مشارکت دارند. پس آنچه از دیدگاه ملاصدرا موجب برتری انسان بر نباتات و حیوانات می‌شود در خصوصیات نهفته است که از اراده‌ی منبعث از عقل نشأت می‌گیرد. به‌همین دلیل باید معنای زندگی را در این خصوصیات جست‌وجو کرد. این نکته را ملاصدرا با عبارات مختلفی در آثار و تألیفاتش بیان کرده است (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۲۱۱-۲۱۳؛ ۱۳۶۶: ۱۳۶/۱-۱۳۷؛ ۱۳۶۳: ۵۰۴-۵۰۶). وی در فصلی با عنوان «فی آیات حکمته و عنایته فی خلق الانسان» (ملاصدرا، ۱۴۲۸: ۱۱۸/۷ - ۱۲۳) به تفصیل درباب خلقت انسان و عنایت خداوند در خلقت انسان سخن می‌گوید و به امتیازات انسان بر نبات و حیوان اشاره می‌کند. خداوند انسان را از «اخص اشیا» خلق کرده است و به تدریج حیات نباتی که شامل تغذیه و تولید مثل است به او عنایت می‌کند. اما هنوز ناقص است و اگر وجود انسان در این درجه توقف کند، از انجام دادن امور عاجز خواهد بود؛

لذا خداوند به رحمت واسعه خود، معرفت و قدرت و وسیله احساس و حرکت اختیاری به او عطا فرمود و انسان واجد حواس پنج‌گانه شد. و اگر خداوند ادراک باطنی که صور محسوسات پنج‌گانه را حفظ و یادآوری کند در او قرار نداده بود، همه‌ی این کمالات هم در استکمال و تمامیت حیات انسانی کفایت نمی‌کرد. در همه‌ی این امور، حیوانات با انسان شریک‌اند و لذا خداوند انسان را بر سایر مخلوقاتش برتری داد و او را شرافت داد به قوه‌ی دیگری که قوه عقل است و به آن ضرر و نفع و خیرات و شرور را درک می‌کند (ملاصدرا، ۱۴۲۸: ۱۲۲/۷).

همچنین خداوند متعال به‌ازای هر طبیعتی که در وجود انسان قرار داده، قوایی جهت اخذ منافع و ترک مضار به او اعطا کرده است. به‌حسب طبیعت نباتی، جذب و دفع، و به‌حسب طبیعت حیوانی، در مراحل پایینش که همه‌ی حیوانات از آن بهره‌مندند، میل و نفرت، و به‌حسب مراتب برتر حیوانی که فقط بعضی از حیوانات با انسان در آن مشارکت دارند، شهوت و غضب، و به‌حسب قوایی که مخصوص انسان است اراده و کراهت را در او قرار داده است. اراده و کراهت مسخّر تحت اشاره عقل‌اند که آگاه به عواقب امور می‌باشد و با اراده و کراهت است که انسان می‌تواند از عقل بهره‌مند شود. خداوند بنی‌آدم را به سبب اعطای این اراده و معرفت عواقب امور، اکرام و تعظیم کرده و او را از بهائم جدا ساخته است (همان: ۱۲۳).

ملاصدرا در شرح روایات کتاب عقل و جهل / اصول کافی به‌تفصیل درباره‌ی منزلت عقل سخن گفته است. وی در توضیح روایتی از امام علی(ع) که می‌فرماید «وَفَقْدُ الْعَقْلِ فَقْدُ الْحَيَاةِ، وَ لَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْمَوَاتِ»^۷ (کلینی، ۱۴۲۹: ۶۳/۱، حدیث ۳۰) تصریح می‌کند که عقل به‌منزله‌ی زندگی است و هر کس که فاقد عقل است درواقع فاقد زندگی و حیات است (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۵۸۵/۱).

ملاصدرا در موضع دیگری نیز به‌تفصیل درباب «خواص انسان» سخن می‌گوید (ملاصدرا، ۱۴۲۸: ۶۹/۹-۷۲). وی خصوصیات مختلفی را برای انسان بیان و سپس تأکید می‌کند که اخص از همه‌ی این ویژگی‌ها اتصال بعضی از نفوس انسانی به عالم الهی است، به‌گونه‌ای که به فنا از ذات خود و بقا به بقای خداوند نائل می‌شوند. در این هنگام، حق تعالی گوش و چشم و دست و پای آنان می‌گردد، که به این منزلت، مقام تخلّق به اخلاق خداوند متعال می‌گویند (همان). ملاصدرا در پایان، پس از اشاره به تقسیم‌بندی ویژگی‌ها و صفات انسان به بدنی، نفسی و عقلی صرف، انسان را تنها موجودی می‌داند که جامع این صفات است (همان: ۷۲).

به‌اعتقاد او، جامعیت انسان در اوصافش، فقط موجب برتری انسان بر حیوانات نمی‌شود، بلکه موجب برتری انسان بر ملائکه نیز می‌گردد (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱۷/۳ - ۷۰)؛ همان‌طور که پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمودند: «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرّب و لا نبیّ مرسل» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۶۰/۱۸). انبیا و اولیا به‌دلیل اینکه جامع بین علم و عمل و متّصف

به صفات خلّاق و متخلّق به اخلاق الهی بوده، عارف به جمیع اسما می‌باشند، برتر از ملائکه هستند؛ زیرا آنان ابتدا در عالم محسوسات و جسمانیات و سپس در عالم متخیلات و مثالیات و بعد از آن در عالم حقایق و معقولات بوده‌اند؛ به‌همین دلیل جامعیت کبری داشته و مستحقّ جانشینی الهی در زمین و آسمان و عالم اسما می‌باشند. حاصل سخن آنکه انسان کاملی که به مقام ملائکه رسیده است در شرافت و قرب الهی با ملائکه مساوی است، لکن به دلیل جامعیت او بر همه‌ی مقامات، کمالات بیشتری از ملائکه دارد (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱۷/۳ - ۷۰).

۳.۴. مراتب حیات و اقسام آن

در فلسفه‌ی صدرالمآلهین، حیات انسان دارای مراتب و مراحل است (همان: ۳۰۳/۵) و این مراتب با توجه به حقیقت انسان و نظام هستی، معنا و تفسیر می‌شود. ویژگی‌ها و ابعاد وجودی انسان، نقش عمده‌ای در فهم دقیق این مراتب ایفا می‌کند. از دیدگاه ملاصدرا هرچند انسان موجودی واحد است که ماهیتی واحد دارد، کامل‌ترین موجودات از حیث وجود و تام‌ترین موجودات از جهت ماهیت و اشدّ کائنات از نظر وحدانیت و بساطت است و با اینکه از حیث وجود، بسیط‌ترین کائنات و از جهت وحدانیت، اشدّ آن‌هاست، آنچه به‌صورت پراکنده بر عناصر، جماد، نبات و حیوان مترتب است بر وجود خاص جمعی انسان نیز مترتب می‌شود (ملاصدرا، ۱۴۲۸: ۵/۲۶۰).

از دیدگاه ملاصدرا، آنچه از مراتب حیات گفته شد در دو قسم تحقق پیدا می‌کند: حیات تکوینی و حیات معنوی. حیات تکوینی همان حیات طبیعی نفس است که پایان حرکت نزولی نفس انسان از جانب خداوند است (همان: ۲۸۳/۹) و در مراحل مختلفی شامل حیات دنیوی (جمادی، نباتی، حیوانی، عقلی و نطقی) (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱۱۳/۱)، حیات برزخی (همان: ۳۴۴/۷) و حیات اخروی (همان: ۱۵۳/۶) تحقق می‌یابد. همه‌ی انسان‌ها این سه مرحله از حیات تکوینی را می‌پیمایند. در واقع، حیات تکوینی مقدمه و زمینه‌ی تحقق حیات معنوی است. به عبارت دیگر، در همین زندگی تکوینی است که عده‌ای در پرتو علم و عمل به حیات معنوی، که همان زندگی حقیقی است، دست پیدا می‌کنند.

علاوه بر حیات تکوینی، در آثار ملاصدرا معنا و مفهوم دیگری برای «حیات» به کار رفته که با الفاظ مختلفی از آن یاد شده است، مانند حیات معنوی (ملاصدرا، بی‌تا: ۵۲؛ ۱۳۶۶: ۲۰۰/۷؛ ۱۳۶۳: ۹۶)، حیات طیبه (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۳۲۵؛ ۱۳۶۰: ۱۴؛ ۱۳۷۸: ۸؛ ۱۳۶۳: ۲۷۲، ۲۷۵؛ بی‌تا: ۵۳)، حیات اخروی (ملاصدرا، ۱۳۸۶: ۲۰۴؛ ۱۳۶۰: ۶؛ ۱۳۰۲: ۳۳۴)، حیات روحانی، حیات قلبی^۱ (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۵۹؛ ۱۳۶۳: ۵۴۲ و ۶۲۴)، حیات العلماء (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۲)، حیات «عند ربهم» (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۲۲۲/۶ و ۲۳۳)، حیات ابدی و سرمدی (۱۳۶۳: ۶۲۸-۶۲۹) و حیات عقلیه (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۴۶؛ ۱۳۸۱: ۱۶۴، ۱۸۱ و ۲۱۴).

با توجه به آنچه صدرالمآلهین اراده کرده است این معنای از حیات، اخص از حیات تکوینی است و هر ذی‌نفسی به این حیات نمی‌رسد. اساس این حیات بر علم و معرفت است و بهره‌مندی از آن متفاوت می‌باشد؛ زیرا همه‌ی کسانی که از آن بهره‌مند می‌گردند در یک مرتبه نیستند (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۹۷/۶، ۱۸۷ - ۱۸۸).

از دیدگاه ملاصدرا، حیات حقیقی انسان که جایگاه او را در نظام هستی ترسیم می‌کند حیات معنوی و معقول اوست و مادامی که انسان در مرتبه‌ی حیوانات باشد به حیات معنوی و حقیقی دست نمی‌یابد. دست‌یابی به آن حیات جز از راه علم، ایمان و عمل صالح میسر و مقدر کسی نیست و این همان حیات طیبه‌ای است که خداوند به مؤمنان وعده داده است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ ۖ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل: ۹۷) و عامل دست‌یابی به سعادت است. از نظر ملاصدرا، سعادت انسانی منوط به دو امر است: یکی علم، که عبارت است از ایمان به خدا، ملائکه، کتب آسمانی، پیامبران الهی و روز جزا، و دیگری عمل، که حاصل آن، تصفیه‌ی دل از شواغل دنیایی و لذت‌های این زندگی است (صلواتی و دیگران، ۱۳۹۷: ۷۴؛ ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۹۷/۶ - ۹۸). از دیگر سو، کفر، جهل (همان: ۳۰۲/۵؛ ۱۴۲۸: ۱۵۲/۹)، اخلاق ناپسند، معاصی و رذائل، تبعیت از هوی و هوس، غضب و افعال بهیمی و سبعی، حیات معنوی و عقلی انسان را از بین می‌برد (دهقانپور، ۱۳۹۳: ۱۰۲ - ۱۰۳).

با توجه به آنچه گفته شد، نقش «اراده» در تحقق و دست‌یابی به زندگی معنوی و حقیقی به وضوح مشخص می‌شود. انسان‌ها با توجه به اراده‌ای که خداوند به آن‌ها عنایت کرده است می‌توانند زندگی حقیقی و معنوی خود را رقم بزنند و اهل سعادت ابدی شده، به معنا و هدف زندگی، که استكمال نفس است، دست یابند و یا شقاوت را برگزینند. بنابراین، ارائه‌ی هرگونه نظریه‌ای در باب «معنای زندگی» بدون در نظر گرفتن زندگی حقیقی انسان، ناقص و تک‌بعدی است. به‌همین دلیل نظریه‌هایی که در تبیین معنای زندگی انسان، فقط بر تأمین غرایض، شهوات و لذات حیوانی انسان‌ها تأکید می‌کنند و هدف، ارزش و کارکرد زندگی انسان را در راستای آن معنای محدود تفسیر می‌کنند ناظر به بخشی از معنای زندگی انسان یعنی حیات حیوانی او هستند و انسان را از همین جهات محدود، موضوع نظریه‌پردازی قرار داده‌اند و لذا نمی‌توانند سیراب‌کننده‌ی انسان‌ها از عطش معنا باشند.

۵. زندگی پس از مرگ

مرگ یکی از واقعیت‌های مهم و بزرگ زندگی همه‌ی ما انسان‌هاست که دیر یا زود با آن مواجه می‌شویم و هیچ راه‌گزینی از آن برای ما وجود ندارد. طبق برخی دیدگاه‌ها زندگی انسان منحصر در جهان فیزیکی است و مرگ، پایان زندگی انسان‌هاست که پس از آن، تمام

هستی انسان از بین می‌رود و به نابودی کامل می‌گراید و هیچ چیز دیگری وجود ندارد که پس از مرگ باقی بماند و سعادت و شقاوت او منحصر در لذت‌ها و رنج‌های بدنی دنیایی است. ملاصدرا چنین دیدگاهی را «وهم عوام» و «آراء جاهلان» می‌داند (ملاصدرا، ۱۴۲۸: ۱۴۲/۹). در مقابل، دیدگاه دیگری بر آن است که مرگ، پایان راه نیست، بلکه گذر از یک مرحله به مرحله‌ای دیگر و جزئی از مسیر استکمالی انسان‌هاست. مرگ پوسیده‌شدن نیست، بلکه از پوسته رها شدن و سرآغاز حالتی است که نفس انسان پس از رها شدن از حجاب بدن، در عالمی دیگر می‌پیماید.

اعتقاد یا بی‌اعتقادی به زندگی پس از مرگ، نقش مهمی در تصور انسان‌ها از معنای زندگی دارد. بر طبق دیدگاه نخست، مرگ حادثه‌ای تلخ و منفی در زندگی انسان‌هاست و تصور مواجهه با آن سایه‌ای منفی بر زندگی افکنده، موجب بی‌معنایی آن می‌شود. اما بنا بر دیدگاه دوم، مرگ نه فقط رخدادی منفی نیست و موجب بی‌معنایی زندگی نمی‌شود، بلکه زندگی بدون مرگ بی‌معنا خواهد بود و تفکر در مورد مرگ به قدری مفید است که از برترین اندیشه‌ها و برجسته‌ترین عبادت‌ها شمرده می‌شود؛ همچنان که پیامبر گرامی اسلام (ص) در این باره فرمودند: «أَفْضَلُ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ذِكْرُ الْمَوْتِ وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَ أَفْضَلُ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْمَوْتِ» (شعیری، بی‌تا: ۱۶۵) و در حدیث دیگری چنین اشخاصی را زیرک‌ترین مؤمنان دانستند: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَسُ؟ قَالَ: أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۸/۲۶۷). علاوه بر آنچه گفته شد، در منابع و متون اسلامی آثار و فواید بسیار زیادی برای «یاد مرگ» ذکر شده است.

۵.۱. ارتباط مرگ و زندگی

با توجه به آنچه بیان شد، در مورد مرگ و مسأله‌ی معنای زندگی، چند سؤال مطرح می‌شود. مهم‌ترین سؤال این است که اساساً رابطه‌ی مرگ و معنای زندگی چیست؟ آیا مرگ موجب بی‌معنایی زندگی می‌گردد یا موجب معناداری آن، و یا هیچ تأثیر قابل توجهی بر آن ندارد و معنای زندگی مرهون امور دیگری است؟ پاسخ به این سؤال، مترتب بر پاسخ به سؤال دیگری است که مقصود و حقیقت زندگی چیست؟ آیا زندگی منحصر در همین حیات دنیایی است یا امری فراتر از آن است؟ پاسخ به این سؤال نیز خود متوقف بر پاسخ به سؤال دیگری است که «حقیقت مرگ چیست؟». آیا مرگ پایان زندگی و موجب نابودی کامل انسان می‌گردد یا انتقال از یک عالم و نشئه به نشئه دیگر است؟

برای پاسخ به سؤالات فوق، هر کدام از ادیان، مذاهب و مکاتب، راه ویژه‌ای را در پیش گرفته و طبق شیوه‌ی خود، در پی پاسخ‌گویی برآمده‌اند که ذکر همه آن‌ها نه لزومی دارد و نه در حوصله‌ی این نوشتار است. آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد دست‌یابی به آرا و

دیدگاه‌های ویژه‌ی صدرالمتألهین شیرازی درباره مرگ است تا از این طریق بتوانیم به کیفیت ارتباط آن با زندگی و در نهایت تأثیر آن بر معنای زندگی دست یابیم.

مسأله‌ی مرگ و زندگی پس از مرگ، از جهات مختلفی مورد بحث و بررسی فیلسوفان و متکلمان قرار گرفته است: گاه به‌هنگام طرح مسأله‌ی «معاد» و ضرورت و ادله‌ی اثبات آن، سخن از مرگ و زندگی پس از مرگ به میان می‌آید؛ گاه به‌هنگام سخن از ارتباط نفس و بدن، به موضوع مرگ پرداخته می‌شود؛ و گاه در بحث از سیر تدریجی نفس و استکمال آن، سخن از حقیقت و چیستی مرگ به میان می‌آید (اسدی، ۱۳۸۶: ۳۸).

۵. ۲. حقیقت مرگ از دیدگاه صدرالمتألهین

ملاصدرا در آثار مختلف خود، به تحلیل و تفسیر مرگ پرداخته است. این مسأله در آثار ملاصدرا حضوری چشم‌گیر و پررنگ دارد، تا جایی که برخی ادعا کرده‌اند دیدگاه‌ها و آرای وی در این مسأله گرفتار تناقض است (همان: ۳۴). صدرالمتألهین ضمن بهره‌گیری از آموزه‌های دینی و با به‌کارگرفتن روش عقلی و با تأسیس اصول فلسفی خاص خود، به فهم تازه‌ای از مرگ می‌رسد. به اعتقاد وی، زمینه‌ی پدید آمدن مرگ، ریشه در ساختار وجودی و حیات نفسانی انسان دارد (قوانلو و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۰۸).

ملاصدرا در برخی از آثار خود، به‌اجمال و در برخی دیگر، با تفصیل به ارائه‌ی دیدگاه خاص خود درباره‌ی حقیقت مرگ پرداخته است. وی شاهد دوم از مشهد چهارم کتاب *الشواهد الربوبیه* را به بیان مطالبی پیرامون احوال آخرت اختصاص داده و در نخستین اشراق، به بررسی «حقیقت موت» پرداخته است:

«لازم است دانسته شود که مرگ حق است؛ زیرا امری طبیعی است که منشأ آن روی‌گردانی و اعراض نفس از عالم حواس و روی‌آوردن به خداوند و عالم ملکوت است. مرگ امری نیست که تو را نابود کند، بلکه مرگ بین تو و بین آنچه غیر تو و غیر صفات لازمه‌ی توست فاصله و جدایی ایجاد می‌کند؛ زیرا برهان اقامه شده است که محل حکمت معدوم نمی‌شود... و در قرآن وارد شده است: أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ» (آل‌عمران: ۱۶۹-۱۷۰) (ملاصدرا، ۱۳۸۶: ۳۵۸).

همچنین در موضع دیگری می‌گوید: «به‌درستی که مرگ بر ذات‌ها وارد نمی‌شود، بلکه بر وصف‌ها وارد می‌شود؛ زیرا مرگ انفصال و جدایی است نه نیستی و نابودی» (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۸۱/۶).

ملاصدرا منشأ مرگ را اعراض نفس از عالم حواس و قطع ارتباط نفس با بدن می‌داند، نه انعدام و نابود شدن نفس. او با اشاره به آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی عنکبوت، «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، مرگ را جدایی نفس از بدن می‌داند که نفس آن را می‌چشد. ذوق و چشیدن، دلالت

بر حیات نفس می‌کند؛ زیرا چیزی که معدوم شده، امکان ندارد بتواند چیزی را بچشد و چشیدن ممکن نیست، مگر اینکه نفس پس از موت بدن، زنده و باقی باشد، همان‌طور که بعد از مرگ ابوجهل به او گفته شد: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (دخان: ۴۹) (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۵۴۳).

صدرالمتألهین در تعلیل دیدگاه خود درباره‌ی حقیقت مرگ می‌گوید: ما به‌جای آنکه بگوییم «نفس معدوم می‌شود» گفتیم «رابطه‌ی نفس با بدن قطع می‌شود»؛ زیرا آنچه موجود می‌شود در واقع، منعدم و نابودشدنی نیست؛ زیرا اگر بگوییم نابود می‌شود، لازم می‌آید که از علم خداوند خارج و زائل شود، درحالی‌که خداوند می‌فرماید: «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» (یونس: ۶۱) (ملاصدرا، ۱۳۸۶: ۳۵۹). بنابراین از دیدگاه ملاصدرا مرگ درواقع، به‌دلیل فراق نفس بر بدن عارض می‌شود، وگرنه نفس بالذات حی و زنده است و با مرگ مواجه نمی‌شود، بلکه از یک عالم به عالمی دیگر منتقل می‌شود.

با توجه به آنچه بیان شد، پاسخ پرسش‌های سه‌گانه‌ی مطرح‌شده درباره‌ی مرگ و معنای زندگی به دست می‌آید. به اعتقاد ملاصدرا مرگ امری وجودی است که آدمی با آن از نشئه‌ای رها و وارد نشئه‌ای دیگر از هستی می‌شود. به‌عبارت دیگر، مرگ انتقال از عالمی به عالم دیگر و از منزلی به منزلی دیگر است (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۸۵). این انتقال، یک امر وجودی است و دو طرف انتقال، یعنی دنیا و آخرت نیز از امور وجودی‌اند. بنابراین، به‌واسطه‌ی مرگ، آدمی در هیچ یک از موقعیت‌هایش - یعنی در هنگام مرگ و پس از مرگ - در عدم قرار نمی‌گیرد، بلکه فقط نحوه‌ی هستی و حیات او تغییر می‌پذیرد (اسدی، ۱۳۸۶: ۳۴-۳۵).

بنابر آنچه بیان شد، پاسخ سؤال سوم از دیدگاه ملاصدرا به دست می‌آید که اساساً مرگ پایان هستی انسان نیست، بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر و مرحله‌ای از حیات است. از این پاسخ، جواب پرسش دوم نیز دانسته می‌شود که زندگی انسان منحصر در این حیات دنیایی نیست و نفس انسان هرگز از بین نمی‌رود و نابود نمی‌شود، بلکه تا ابد باقی است. با روشن شدن این مطلب، پاسخ پرسش اول نیز به دست می‌آید که از دیدگاه ملاصدرا میان مرگ و معنای زندگی رابطه‌ی مستقیمی وجود دارد و هدف و غایت زندگی استکمال نفس است که بدون مرگ و در نظر گرفتن کل حیات انسانی که بخشی از آن در عالم پس از مرگ است، حاصل نمی‌شود. پس زندگی زمانی بی‌معنا می‌شد که منحصر در حیات دنیا بوده، با مرگ به پایان برسد.

۶. نتیجه‌گیری

از آنچه تاکنون گفته شد نتایج زیر به‌دست می‌آید:

۱. از دیدگاه ملاصدرا حیات دارای سه معنای عام، خاص و اخص می‌باشد. هر کدام از این معانی، لوازم و ویژگی‌های خاص خود را دارد. در معنای نخست، جمادات و نباتات نیز انسان را همراهی می‌کنند و در معنای دوم، حیوانات با انسان مشارک‌اند. نقطه‌ی تمایز حیات انسانی از سایر موجودات، در معنای اخص از حیات و ویژگی‌های آن نظیر عقل و اراده است. اما حیات حقیقی انسان، که جایگاه او را در نظام هستی ترسیم می‌کند، حیات معنوی و معقول اوست که با مرگ از بین نمی‌رود. نفس مسیر حیات خود را در عالمی دیگر ادامه می‌دهد و مادامی که انسان در مرتبه‌ی حیوانات یا پایین‌تر از آن است به حیات معنوی و حقیقی دست نمی‌یابد. به همین دلیل، در مرتبه و جایگاه حیات اخص، باید به جست‌وجوی معنای زندگی پرداخت. بنابراین نظریه‌هایی که تنها به غرایز انسان‌ها توجه دارد و اهداف، ارزش‌ها و کارکردهای انسان را با این معیار می‌سنجند، «انسان بما هو حیوان» را موضوع قرار داده‌اند نه «انسان بما هو انسان» را و به همین دلیل توفیق چندانی به دست نیاورده‌اند. با این توضیحات، تأثیر تبیین مفهوم «زندگی» در معناداری زندگی به وضوح مشخص می‌شود.

۲. از تبیین فوق، شاخصه‌ها و مؤلفه‌های زندگی معنادار نیز به دست می‌آید. زندگی عالمانه و آگاهانه و مبتنی عقل و اراده، از معرفت به نفس آغاز می‌شود. این زندگی، حیاتی خدامحور و بر اساس فطرت است که نتیجه‌ی آن ایمان به خداوند متعال، ملائکه، کتب آسمانی و پیامبران الهی و روز جزاست. البته از دیدگاه ملاصدرا، علاوه بر علم و اعتقاد، در حوزه‌ی عمل نیز تلاش برای کسب کمالات و فضائل اخلاقی، تخلّق به اخلاق الهی و اجتناب از معاصی و رذائل جوارحی و جوانحی، از شاخصه‌های زندگی معنادار محسوب می‌شود.

۳. آنچه انسان را از رسیدن به حیات حقیقی و معقول باز داشته، او را در مرتبه‌ی حیات عام (جمادی و نباتی) یا حیات خاص (حیوانی) قرار می‌دهد، مانع رسیدن به زندگی معنادار و عامل بی‌معنایی زندگی است. از دیدگاه ملاصدرا، اموری مانند کفر، جهل، اخلاق ناپسند، معاصی، رذائل اخلاقی، تبعیت از هوی و هوس، غضب و افعال بهیمی و سبّعی از اصلی‌ترین موانع دست‌یابی به حیات حقیقی و زندگی معنادار است.

یادداشت‌ها

۱. برای نمونه رجوع شود به: کاتینگهام، ۱۳۹۳؛ تامسون، ۱۳۹۴؛ یانگ، ۱۳۹۷؛ هنفلینگ، ۱۳۹۷.
۲. اطلاعات کتاب‌شناختی مقالات یادشده در فهرست منابع ارائه شده است.
۳. برای نمونه رجوع شود به نظریه «پیشینه خانوادگی» دیوید ولمن (بیات، ۱۳۹۴: ۱۱۲).
۴. این معانی اختصاص به زبان فارسی ندارد و در زبان‌های دیگر هم تقریباً واژه «زندگی» در همین معانی استعمال شده است که به جهت رعایت اختصار، از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

تبیین مفهوم زندگی و نقش آن در معناداری زندگی ... ۸۵

۵. البته در زبان فارسی معانی دیگری نیز برای واژه‌ی «زندگی» ذکر شده است مانند مال و ثروت، اسباب، کالای خانه و ... مثلاً گفته می‌شود: «فلانی زندگی خوبی به هم زده است» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۱۴۲۲/۸). قطعاً هیچ کدام از این معانی در مسأله‌ی «معنای زندگی» مراد و مقصود نیست؛ لذا شایسته نیست که به آن بپردازیم.
۶. آن مفهوم الحیاه غیر مفهومی العلم و القدره فیهی کأنها مبدأ لهما (ملاصدرا، ۱۴۲۸: ۱/۳۵۵).
۷. نداشتن عقل، نداشتن زندگانی است و بی‌خردان تنها با مردگان مقایسه می‌شوند.
۸. قوام النشأه و حیاه القلب أنما یکون بالعلم و المعرفه فمن لا علم له لا قوام لنفسه و لا حیاه لقلبه و لا نور له (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۷۸).

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. استیس، والتر تی، (۱۳۸۲)، «در بی معنایی معنا هست»، ترجمه اعظم پویا، نقد و نظر، شماره ۲۹ و ۳۰، بهار و تابستان، صص: ۱۰۸-۱۲۳.
۳. اسدی، محمدرضا، (۱۳۸۶)، «مرگ از منظر ملاصدرا»، قیسات، شماره ۴۶، زمستان، صص ۲۵-۴۸.
۴. ایگلتون، تری، (۱۳۹۶)، معنای زندگی، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: نشر بان.
۵. بیات، محمدرضا، (۱۳۹۴)، دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی، چاپ دوم، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
۶. تامسون، گرت، (۱۳۹۴)، معنای زندگی، ترجمه‌ی غزاله حجتی و امیرحسین خداپرست، تهران: نشر نگاه معاصر.
۷. خلیلی، مصطفی، (۱۳۹۰)، «معنای زندگی از نگاه علامه طباطبایی»، فصلنامه‌ی اسراء، سال چهارم، شماره‌ی دوم، پیاپی دهم، زمستان، صص: ۷۷-۱۰۷.
۸. دورانت، ویل، (۱۳۹۸)، درباره معنی زندگی، ترجمه‌ی شهاب‌الدین عباسی، چاپ بیست و پنجم، تهران: کتاب پارسه.
۹. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، ج ۸، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۰. دهقانپور، علیرضا، (۱۳۹۳)، حکمت صدرایی و معنای زندگی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۱. شعیری، محمد بن محمد، (بی‌تا)، جامع الأخبار، نجف: مطبعه حیدریه.
۱۲. شیروانی، علی، (۱۳۷۴)، ترجمه و شرح بدایه الحکمه، ج ۴، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۳. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (ملاصدرا)، (۱۳۰۲)، مجموعه الرسائل التسعه، قم: مکتبه المصطفوی.
۱۴. _____، (۱۳۵۴)، المبدأ و المعاد، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۱۵. _____، (۱۳۶۰)، أسرار الآيات و أنوار البینات، تصحیح محمد خواجوی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۱۶. _____، (۱۳۶۳)، مفاتیح الغیب، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۷. _____، (۱۳۶۶)، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱-۷، چاپ دوم، قم: بیدار.
۱۸. _____، (۱۳۷۸)، المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه، تصحیح و مقدمه سیدمحمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

۸۶ فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز

۱۹. _____، (۱۳۸۱)، *کسر اصنام الجاهلیه*، تصحیح و مقدمه محسن جهانگیری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۲۰. _____، (۱۳۸۳)، *شرح اصول کافی*، تصحیح محمد خواجهی، ج ۱ - ۴، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۱. _____، (۱۳۸۶)، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، تحقیق سیدجلال الدین آشتیانی، ویرایش دوم، چاپ چهارم، قم: بوستان کتاب.
۲۲. _____، (۱۴۲۸)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ج ۱ - ۹، چاپ دوم، قم: طلیعه نور.
۲۳. _____، بی تا، *ایقاظ النائمین*، تصحیح دکتر محسن مؤیدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۴. صلواتی، عبدالله؛ خادمی، عین‌الله؛ پوراکبر، لیلا، (۱۳۹۷)، «تحلیل تکثر معنای زندگی در فلسفه‌ی ملاصدرا»، *جستارهای فلسفه دین*، سال هفتم، شماره اول، بهار و تابستان، صص: ۶۷ - ۹۰.
۲۵. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷)، *نهایه الحکمه*، چاپ چهاردهم، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۶. _____، (۱۴۱۹)، *بدایه الحکمه*، چاپ شانزدهم، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۷. علیزمانی، امیرعباس، (۱۳۸۶)، «معنای معنای زندگی»، *نامه‌ی حکمت*، سال پنجم، شماره ۱، بهار و تابستان، صص: ۵۹ - ۸۹.
۲۸. قوانلو، فاطمه؛ ناجی اصفهانی، حامد و افشار کرمانی، عزیزالله، (۱۳۹۶)، «مرگ از نظر ملاصدرا در نگره تفسیر فلسفی تعابیر موت و نفس»، *پژوهش دینی*، شماره ۳۵، پاییز و زمستان، صص: ۱۰۷ - ۱۲۰.
۲۹. کاتینگهام، جان، (۱۳۹۳)، *معنای زندگی*، ترجمه‌ی امیرعباس علی‌زمانی و مریم دریانی اصل، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات حکمت.
۳۰. کلینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق، (۱۴۲۹)، *الکافی*، ج ۱، قم: دار الحدیث.
۳۱. متز، تدئوس، (۱۳۸۲)، «آثار جدید درباره معنای زندگی»، ترجمه‌ی محسن جوادی، نقد و نظر، شماره ۲۹ و ۳۰، بهار و تابستان، صص: ۲۶۶ - ۳۱۳.
۳۲. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳)، *بحار الانوار*، ج ۱۸ و ۶۸، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۳. محمدی احمدآبادی، احمد، (۱۳۹۵)، «معناداری و بی‌معنایی زندگی»، *حکمت اسلامی*، سال سوم، شماره ۳، پاییز، صص: ۱۵۵ - ۱۷۷.
۳۴. معین، محمد، (۱۳۶۰)، *فرهنگ فارسی (متوسط)*، ج ۲، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۳۵. نصری، عبدالله، (۱۳۹۵)، «تحلیل معنا در معنای زندگی»، ذهن، شماره ۶۷، پاییز، صص: ۱۰۳ - ۱۲۲.
۳۶. هنفلینگ، اسوالد، (۱۳۹۷)، *در جست‌وجوی معنا (چگونه زندگی کنیم؟)*، ترجمه‌ی امیرحسین خداپرست و غزاله حجتی، چاپ سوم، تهران: نشر کرگدن.
۳۷. یالوم، اروین، (۱۳۹۷)، *روان‌درمانی اگزیزتانیسیال*، ترجمه‌ی سپیده حبیب، چاپ یازدهم، تهران: نشر نی.
۳۸. یانگ، جولیان، (۱۳۹۷)، *فلسفه قاره‌ای و معنای زندگی*، ترجمه بهنام خداپناه، ج ۲، تهران: انتشارات حکمت.